

اشعارش حماسه بود و بصیرت و هیجان!

۲ اسفند ۱۳۹۴ ساعت ۸:۱۵

ویژگی های منحصر به فردی داشت. وقتی اشعارش را می خواند، حماسه بود و بصیرت و هیجان! کلاً دل سوخته بود؛ زجر کشیده و نامرادی دیده! حساب درد دل که وسط می آمد، روضه های جانسوزی برایت داشت.

جوان و تاریخ:مأمور خدا!

ویژگی های منحصر به فردی داشت. وقتی اشعارش را می خواند، حماسه بود و بصیرت و هیجان! کلاً دل سوخته بود؛ زجر کشیده و نامرادی دیده! حساب درد دل که وسط می آمد، روضه های جانسوزی برایت داشت!

یک روز چند ساعت با من حرف زد؛ دلش از همه چیز گرفته بود. خیالاتی داشت!

وقتم تمام شد؛ گفتم حاجی من باید بروم مجلس؛ دیر شده؛ اگر بخواهی می توانیم با هم برویم؛ در راه ادامه بده؛ بعد هم ماشین را بردار و به خانه برو. کنار دستم نشسته راه افتادم.

از درب شرقی منطقه حفاظتی پاستور که می خواستیم وارد شویم، دژبان جلو آمد و گفت: کارت شناسایی!

گفتم: من فلانی هستم.

گفت: نمی شود؛ کارت!

گفتم: من ده سال است که معاون وزیرم! کارت هم دارم ولی همراهم نیست؛ عجله دارم!

گفت: نمی شود!

خیلی عصبانی بودم؛ جلسه کمیسیون هم آن روز خیلی حساس بود. مستأصل مانده بودم که دژبان نگاهی به داخل ماشین انداخت. همینکه چشمش به "آقاسی" افتاد، چهره اش باز شد؛ سلام کرد و با لحن مؤدبانه ای گفت: بفرمایید! و زنجیر را انداخت! لحظه ای به سکوت گذشته وقتی ترمز زدم که او پشت فرمان بنشیند، گفتم: حاجی دیدی چه آبرویی بین بچه بسیجی ها و جوان ها داری؟ مگر فقط متعلق به خودت هستی؟

اشک در چشمانش جمع شد. احساس غرور می کرد و دلش شاد بود. هیچ نگفت.

آن دژبان مأمور خدا بود، نبود؟!!

قطعه ی "خبر آمد خبری در راه است" در روز های جمعه زیاد پخش می شود. زیبا هم هست. ولی با قطعه "بی سر و سامان توام

یا حسین!" خیلی حال می کنم. آنجا که می گوید: "بر سر نی زلف رها کرده ای؟! با جگر شیعه چه ها کرده ای؟!!"

فاتحه فراموش نشود.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariqh.com/news/21773/پهيجان-بصيرت-حماسه-اشعارش>